

آذربایجان و شاهنامه، دو اسم، یک رسم

شاهنامه را دوست دارند، به ندرت می‌دانند چرا؟ منظور از دانستن بسنده کردن به کلیات و شعارها نیست. بنابراین، کاملاً طبیعی است که ندانیم شاهنامه در آذربایجان، در شهرها و روستاها و خانه‌های این خطه بزرگ و غنی، چگونه خوانده می‌شود و چگونه فهمیده می‌شود و در هنر و زندگی مردمان آذربایجان چگونه تجلی می‌کند؟

رابطه شاهنامه با آذربایجان، مثلاً تبریز، همانند رابطه رمان اولیور توئیست با لندن یا پینوایان با پاریس یا هاکلبری فین با جامعه آمریکاست. همان‌طور که روح این سه شهر و مدرنیته حاکم بر آنها در این سه اثر بزرگ ادبی متجلی است و می‌توان روح این شهرها را در این رمان‌ها یافت، روح آذربایجان را هم می‌توان در شاهنامه یافت^۱. اما نه درباره هنر متأثر از شاهنامه آذربایجان، نه شعر فارسی و ترکی برگرفته شده از شاهنامه، نه درباره نقالان آذری و نه در هیچ زمینه دیگر، سند و اثر جمع‌آوری شده و طبقه‌بندی شده علمی نداریم که با استناد به آن درباره این روح مشترک سخن بگوییم.

در دلایل این کم‌کاری تاریخی به‌طور صریح می‌توان گفت که ما ملت تحقیق نبوده و نیستیم و دولت‌های چند دهه اخیر تمایل به این نوع تحقیقات نداشته‌اند و از آنها حمایت نکرده‌اند. و در این میان راه برای یک جعل تاریخی بزرگ باز شده است که آذربایجان را بخشی از دنیای ترکی قلمداد کند.

در میان همه این مصائب، کتاب «آذربایجان و شاهنامه» نوشته دوست عزیز ما استاد دکتر سجاد آیدنلو، که به‌حق یکی از بزرگترین شاهنامه‌شناسان زنده جهان است، نوشته می‌شود.

مهمترین ویژگی کتاب دکتر آیدنلو سند بودن آن برای اثبات آن روح مشترکی است که قرن‌ها وجود داشته و دارد، اما دیده نمی‌شود. آیدنلو حدود و ثغور این روح را برای ما ترسیم می‌کند. از این پس، می‌توانیم برای هر کس که شکی در روح مشترک آذربایجان و شاهنامه دارد، این کتاب را نام ببریم و امیدوار باشیم از این کتاب‌ها باز هم نوشته شود و ابعاد مختلف فرهنگ ایران‌شهری آذربایجان بازنمایی شود. کتاب «آذربایجان و شاهنامه» افرون بر سندبودگی ارزنده‌اش، ارزش‌های درخور دیگری هم دارد. نخستین ارزش کتاب «آذربایجان و شاهنامه» در شاهنامه‌شناسانه بودن آن است. با این کتاب، یک اثر علمی وزین به‌گنجینه شاهنامه‌شناسی ما افزوده شد.

تاریخچه شاهنامه‌شناسی در ایران^۲ به پیش و پس از زنده‌یاد استاد سیدحسین تقی‌زاده تقسیم می‌شود. پیش از آن شاهنامه‌شناسی افسانه‌پردازانه و شاعرانه بود و در قالب تلمیح‌های شعری رایج بود، و پس از آن شاهنامه‌شناسی علمی و روشمند رواج پیدا کرد. دوران علمی شاهنامه‌شناسی هم به دو دوره تقسیم می‌شود. شاهنامه‌شناسی پیش از تصحیح شاهنامه به دست استاد دکتر جلال خالقی مطلق و شاهنامه‌شناسی پس از آن. بنابراین، هرچه از دوره سنتی ایران پیش می‌آیم، شاهنامه‌شناسی دقیق‌تر و علمی‌تر و مستندتر می‌شود. با وجود تلاش‌های ارزنده بسیاری از دانشمندان، هنوز بسیاری از جوانب شاهنامه در ایران پژوهش نشده و

زنده‌یاد دکتر جابر عناصری از سنگ‌قبری در یکی از گورستان‌های شهر سراب آذربایجان شرقی نوشته‌اند که اشعاری به زبان آذری درباره بی‌وفایی دنیا داشته است. برگردان این شعر (توسط خود دکتر عناصری) چنین است: این جهان فانی است فانی / چه کسی در این جهان باقی است باقی / هر دم باد خزان می‌وزد و / برگ درختان را برپیر می‌سازد / کورستم با عمودش؟ و جمشید جم با جام جهان‌بینش / کو جمشید و ضحاک؟ / چه بر سر فریدون آمد؟^۳

این سنگ‌قبر و هزاران پدیده دیگر شاهدان رواج و محبوبیت شاهنامه در زندگی آذری‌هاست. عبارت دو «اسم» یعنی آذربایجان و شاهنامه و یک «رسم» یعنی یک روح و یک هویت شاید گویای این همسانی باشد. داستان‌های ملی ایرانی و بهترین پدیداری آن یعنی شاهنامه، در آذربایجان همچون خراسان یا فارس یا کرمان از دل مردمان و از اعماق روستاها زاده شده و در همان اعماق ایران و فرهنگ آن‌را از گزندهای مهاجمان نگهداری کرده است. بر این مبنا، اگر سراغ نقش و جایگاه شاهنامه می‌گردیم، باید به روستاها سر بزنیم. پدیداری شاهنامه در قالب برنامه تقویت هویت ملی در دوره پهلوی سرآغاز رواج شاهنامه نیست، بلکه رو آمدن و ویرین شدن شاهنامه است. در واقع، رضاشاه شاهنامه و فرهنگ ایران‌شهری را از اعماق جامعه به صحنه کشید.

در هزار سال گذشته، شاهنامه در اعماق جامعه آذربایجان حضور داشته و در زبان، نام‌ها، داستان‌ها، و افسانه‌ها و یا رفتارها و کنش‌های اجتماعی بروز پیدا می‌کرده است. هنوز، حتی میانسال‌های آذری، شاهنامه‌خوانی‌ها و نقالی‌های عصرانه در شهرهای مختلف را به یاد دارند و هنوز فرزندان و گاه همسران شاهنامه‌خوان‌ها زنده هستند.

اما همه این پدیداری برای چون منی که در آذربایجان زاده و زیسته‌ام، بدیهی و معمولی است و گاه از همین بدیهی بودن به چشم نمی‌آید. آذربایجان نه تنها بخشی از پیکره ایران‌شهری است، بلکه در زایش و رشد این فرهنگ تأثیر چشمگیری داشته و دارد. به عبارت دیگر، اگر فرهنگ ایران‌شهری از آذربایجان کم شود، نه آذربایجان هویت و فرهنگ و قدمت خود را حفظ تواند کرد و نه ایران کامل و غنی خواهد ماند.

تقریباً هیچ انسان فرهیخته‌ای در درستی این گزاره‌ها تردید روانی دارد. اما وقتی برای تعیین مصداق‌های این گزاره‌ها سراغ تحلیل‌های علمی و فرهنگی دقیق و قابل استناد برویم، چیز دندان‌گیری به دست نخواهیم آورد. در این حوزه هم، مثل حوزه‌های دیگر، تقریباً کاری نکرده‌ام. عجیب نیست! ما هنوز یک تحلیل فلسفی-تاریخی ژرف از شاهنامه نداریم و حتی کسانی که



جوادرنجبر در بخشی از شاهنامه پژوه



در این کتاب، داد برخی از شاعران بزرگ آذری همچون معجز شبستری داده شده و چهره واقعی آنها، ورای چهره ساختگی در فضای مجازی، به خواننده نشان داده می‌شود. بنابراین، این کتاب همان قدر که خدمت به شاهنامه و حضرت استاد فردوسی است، خدمت به هنر و ادبیات آذربایجان نیز است.

آثار علمی درجه یک بسیار اندک است. اما در یغا که آثار انشایی و برداشت‌های سطحی و تفسیر به رأی فراوان است. کتاب «آذربایجان و شاهنامه» را می‌توان یکی از مهمترین کتاب‌های این دوره شاهنامه‌شناسی ایران دانست، همان طور که خود دکتر آیدنلو یکی از مهمترین چهره‌های آن است.

دومین ارزش کتاب در آذربایجان شناسانه بودن آن است. آذربایجان منطقه‌ای بسیار غنی است: در اقتصاد و تولید و تجارت و صنعت، در تمام جوانب دین، فقه و تفسیر و عرفان، در فلسفه، در فرهنگ و تجدد، در شعر و ادب، در هنر و در سیاست؛ اما تقریباً تمام این حوزه‌های فکری و تلاش‌های ارزنده ناشناخته مانده است، در حالی که در گذشته تلاش‌های ارزنده‌ای آغاز شده بود^۶. در دهه‌های اخیر، کمتر کتابی درباره فرهنگ و ادبیات و مشاهیر نوشته شده است که فارغ از دسته‌بندی‌های سیاسی یا تعصب‌های عقیدتی و قومی و سطحی‌نگری و کتاب‌سازی باشد و بتوان نام آذربایجان‌شناسی بر آن گذاشت.

در این ناکامی، نکته ظریفی وجود دارد. هر تلاشی که آذربایجان را بی‌زمینه تاریخی و ریشه هویتی اش، یعنی ایران، بررسی کند، در نهایت از عمق و ارزش فرهنگی برخوردار نخواهد بود. حتی شعر ترکی آذربایجانی در آثار زنده‌یاد استاد شهریار به اوج تاریخی خود می‌رسد که ارزش‌های فرهنگی ایران‌شهری را به خوبی می‌شناخت. شاید بتوان اشعار ترکی استاد شهریار را از نظر ساخت زبان و واژگان برتر از اشعار دیگر ترکی دانست، در حالی که مایه‌های فکری و فرهنگی آن یکسره ایرانی است^۷.

کتاب آیدنلو در حالی که ادعایی در آذربایجان‌شناسی ندارد، یک کتاب آذربایجان‌شناسانه درجه یک است. بخش ترکان در شاهنامه به ریشه‌یابی قومیت ترکی پرداخته، بخش زبان ترکی در شاهنامه به واژه‌شناسی ترکی کمک می‌کند، و بخش شاهنامه در آذربایجان و شاهنامه‌شناسان آذری برشی از فرهنگ و تاریخ آذربایجان است و می‌تواند برای هر پژوهشگری مفید باشد.

فصل شاهنامه در آذربایجان که بیشتر به پدیداری شاهنامه در شعر آذری‌ها اختصاص دارد، افزون بر کارکردی که نویسنده برای آن در نظر گرفته، یک روایت کوتاه و فشرده از شعر آذربایجان نیز هست؛ به عبارت دیگر، یک تابلوی راهنما برای کسانی است که می‌خواهند در ادبیات آذربایجان کارهای پژوهشی جدی بکنند. در این کتاب، داد برخی از شاعران بزرگ آذری همچون معجز شبستری داده شده و چهره واقعی آنها، ورای چهره ساختگی در فضای مجازی، به خواننده نشان داده می‌شود. بنابراین، این کتاب همان قدر که خدمت به شاهنامه و حضرت استاد فردوسی است، خدمت به هنر و ادبیات آذربایجان نیز است.

سومین ارزش کتاب «آذربایجان و شاهنامه» در روش علمی آن است. بی‌تعارف، نسل ما از نظر علمی بسیار عقب‌تر از نسل پیشین ایستاده است. این سخن را با ادعاهایی همچون عوض شدن زمانه و روش کار و ممکن نبودن جامعیت علمی و ادعاهای دیگری از این دست نمی‌توان توجیه کرد. دنیا هر چقدر عوض شده باشد و روش کار علمی هر چه تغییر کرده باشد، اهمیت خواندن منابع دست اول کم نشده است. اما اکنون در مقاله‌هایی که به نام علمی-پژوهشی نوشته و چاپ می‌شود، به ندرت از منابع دست اول استفاده می‌شود؛ هر چه هست کپی از منابع کپی شده است. آثاری هم که توسط این نسل نوشته می‌شود، به ندرت علمی و استثنا نماندگار است.

کتاب «آذربایجان و شاهنامه» افرون بر سند بودگی ارزنده اش، ارزش های درخور دیگری هم دارد. نخستین ارزش کتاب «آذربایجان و شاهنامه» در شاهنامه شناسانه بودن آن است. با این کتاب، یک اثر علمی وزین به گنجینه شاهنامه شناسی ما افزوده شد.

وقتی درباره فاصله نسل ها حرف می زنیم، درباره صدها سال حرف نمی زنیم. همین الان فاصله استادان فعال نسل های قبلی، همچون استاد دکتر شفیعی کدکنی و استاد دکتر ژاله آموزگار، با استادان نسل ما بسیار بسیار زیاد است. این دردی است که درمان می خواهد، حتی به تیغ و جراحی.


آیدنلو با روش های علمی و دقیق خود نه تنها به ارج استادان پیشین رسیده است، بلکه نسل ما را هم روسفید و امیدوار کرده و این پیام را رسانده که نسل ما هم می تواند با دوری از فضای مجازی و سطحی نگری های رایج، به کارهای علمی ماندگار بپردازد. ارزش دیگر کتاب «آذربایجان و شاهنامه» در باب گفتگویی است که با مخالفان و منتقدان شاهنامه بازمی کند. از این منظر، کتاب دکتر آیدنلو بی سابقه است. تا کنون با به ادعاهای مخالفان و منتقدان فرهنگ ایران یا پاسخ داده نشده و یا بیشتر بحث های قومی و پاسخ هایی که به آنها داده شده در فضاهای ژورنالیستی یا علمی سطح پایین و پراز دشنام و ناسزا و تهمت و ادعاهای پوچ بوده و به ندرت گفتگوهای علمی و مؤدبانه و ثمر بخش وجود داشته است. در بررسی چرایی این وضعیت به دو دلیل می توان اشاره کرد. اولی که دلیل پاسخ ندادن هاست، این است که استادان شأن خود را از منتقدان بالاتر دیده اند و نخواسته اند اعتبار علمی خود را خرج گفتگو با افرادی بکنند که گاه حتی القباى موضوع را هم بناموخته اند. دکتر آیدنلو نخستین فردی است که اعتبار علمی خود را، بی توجه به برخی انتقادات، صرف گفتگو و پاسخ گوئی کرده است. از این نظر، او یک ساختار شکن و بدعت گذار ارجمند است و امید که راهش ادامه یابد. دلیل دوم به همان ابرمعضل پایین بودن سطح علمی نسل ما بازمی گردد. در دو سوی این منازعات، کمتر دانش و فرهیختگی مشاهده می شود.

کتاب «آذربایجان و شاهنامه» راه فراخی برای گفتگوهای علمی بین منتقدان و دوستداران شاهنامه بازمی کند و الگویی درست ارائه می کند. دکتر آیدنلو تقریباً تمام پرسش ها را درباره شاهنامه، حتی از کم ارزش ترین منابع، جمع آوری کرده و با نهایت ادب و احترام پاسخ گفته است. این نکته را حتماً باید بگویم که این ادب و احترام از طرف آیدنلو اصلاً زاید قلم او و یا یک نمایش روشنفکرانه نیست. من بارها در گفتگوهای دو نفره در خلوت یا در تلفن شاهد ادب و احترام و ویژه اش حتی نسبت به بزرگترین فحاش ها و توهین کنندگان بوده ام. بنابراین، احترام به مخالف برای آیدنلو ذاتی، از دل برآمده، و دائمی است، و به همین اعتبار ارزشمند و مؤثر است.

درباره روش برخورد با مخالفان شاهنامه نظرهای متفاوتی وجود دارد. آیدنلو قویاً به روش گفتگو باور دارد و هر روش دیگری را بی نتیجه می داند. سؤال مهم در این زمینه این است: آیا این نوع پاسخ گوئی به افرادی که بدون آشنایی با شاهنامه و از سر لجاجت با آن به منازعه برخاسته اند، درست است یا خیر؟

پیش از پاسخ به این سؤال، باید مخالفان و منتقدان شاهنامه را طبقه بندی کنیم. برخی از دوستان صرفاً سؤال و مسئله دارند^۸. روش آیدنلو قطعاً برای این افراد مفید و مؤثر است. دسته دیگری اما نه شاهنامه را خوانده اند و نه وجود و عدم این کتاب برای شان اهمیتی دارد. آنها به شاهنامه برای برساختن گفتمان خود نیاز دارند؛ به عنوان یک «دیگری». بنابراین، کوبیدن شاهنامه برای آنها هویت ساز می شود. در این وضعیت، اصلاً مهم نیست که «زن و اژدها هر دو در خاک به» یا «ز شیر شتر خوردن و سوسمار» از فردوسی است یا نیست؛ مهم این است که بهانه ای باشد برای درهم شکستن ابهت و اهمیت شاهنامه. این افراد در برابر پاسخ های مستدل و دقیق

آیدنلو چه واکنشی نشان خواهند داد؟ آیا توهین به شاهنامه و فردوسی به پایان خواهد رسید یا نه؟ پاسخ این پرسش در واکنش دوستانی که نظرات شان در این کتاب نقد و بررسی شده، در آینده نزدیک، روشن خواهد شد. اگر پاسخ ها همین قدر مؤدبانه و محترمانه و علمی باشد، قطعاً روش آیدنلو درست بوده و موفق شده است، اما اگر در بر همان پاشنه توهین و تمسخر و جعل و روش های غیر علمی بچرخد، روش آیدنلو موفق نبوده و آزموده را آزمودن خطاست. در صورت موفقیت روش آیدنلو، می توان آن را برای عرصه های دیگر و موضوعات دیگر هم استفاده کرد.

در سطح دانش و آگاهی من، کتاب «آذربایجان و شاهنامه» غیر از چند غلط املایی و یکی دو جمله قابل بحث، هیچ غلط و اشتباه شناختی یا روشی ندارد. من چندین ارجاع این کتاب را به منابع بررسی کردم، همه درست و دقیق بود. جمله پردازی ها علمی و روشن است و نویسنده اصلاً قصد انشانویسی نداشته. قضاوت ارزشی و تعصب در گزاره ها راه نیافته. تمام دست بندی موضوعی و پاراگراف بندی دقیق و روشن گر است، و به طور کلی کتابی درجه یک تحویل مخاطب داده شده است. در اینجا، باید از ناشر هم، که بنیاد موقوفات زندیاد استاد دکتر محمود افشار است، سپاسگزاری کرد. امیدوارم این کتاب به زبان های دیگر از جمله ترکی استانبولی ترجمه شود و در اختیار پژوهشگران جهان قرار گیرد. 

پی نوشت ها:

۱. استاد جابر عناصری نوشته اند آذری، اما به نظر می رسد منظورشان ترکی بوده است. واژه آذری هم از نام زبان دیرین مردم آذربایجان، شاخه ای از زبان پهلوی، و هم مخفف آذربایجان می آید و برای نامیدن مردمان استان های آذربایجان مرسوم است.

۲. عناصری، جابر (۱۳۹۵)، شناخت اساطیر ایران، بر اساس طومار نقالان، تهران: انتشارات سروش.

۳. دکتر آیدنلو در چند سخنرانی ابراز امیدواری کرده و پیشنهاد کرده که پژوهش او درباره آذربایجان و شاهنامه، در جاهای دیگر ایران زمین و مثلاً به نام کرمان و شاهنامه یا اصفهان و شاهنامه انجام شود. امید است که چنین بشود و در این موارد جای خالی یک نهاد غیر دولتی قوی برای مدیریت و برنامه ریزی شاهنامه خوانی و شاهنامه پژوهی و شاهنامه شناسی احساس می شود.

۴. درباره این موضوع به طور مفصل در شب تبریز و شاهنامه، از سلسله شب های مجله بخارا که به همت کارگاه شاهنامه خوانی تبریز در ۲۸ مهر ماه سال ۱۳۹۷ در تبریز برگزار شد، سخن گفته ام.

۵. شاهنامه شناسی در ایران تاریخچه ای دارد و در غرب هم تاریخچه ای دارد. این دو گاه بر هم منطبق می شوند و گاه سخت از هم دور می افتند. شاهنامه شناسی غربی با تلاش های ارزنده ایران شناسان بزرگی چون استادان ژول مول، فردریش روکرت، و تودور نولدکه، در نهایت به تصحیح و فهم نسبتاً درست شاهنامه انجامید. و شاهنامه شناسی ایران به فضل تقدم استاد سید حسن تقی زاده از آن تأثیر پذیرفته است.

۶. به عنوان نمونه، به مقاله ای که زنده یاد علامه زریاب خوبی درباره زادگاه خودشان نوشته اند و در کتاب «شط شیرین پرشوک» به کوشش میلاد عظیمی آمده است، اشاره می کنم. در این مقاله، تصویری دقیق از خوی در زمان تولد دکتر زریاب خوبی ارائه می شود و تازه ما متوجه می شویم که در آن شهر، صنعت و تولید و فرهنگ چه وضعیتی داشته است. گونه تک نگاری در ایران متأسفانه رواج پیدا نکرد و تک نگاری های معدود هم بیشتر با دید آیدنلوی یک نوشته شده و ارزشی ندارند.

۷. درباره مفاهیم فرهنگی ایران شهری شعر شاعر مقاله ای نوشته ام با عنوان «شهر یار ایران» در روزنامه قانون به تاریخ ۲۶/۶/۱۳۹۷.

۸. تعدادی از این دوستان با آمدن به کارگاه شاهنامه خوانی تبریز از سال ۹۷ و آشنایی با خوانش و شرح های علمی شاهنامه پاسخ های خود را گرفتند و برخی شیفته شاهنامه شده اند.